



فندک بازی یک کودک، جان دایی و خاله اش را گرفت

جان باختن ۲ نفر در پی آتش سوزی منزل

زاده ۶ ساله جان باختن با فندک مشغول بازی بوده است و باعث آتش گرفتن میل منزل می شود. در پی وقوع این آتش سوزی هر چند این کودک جان سالم به در می برد اما معلولیت دایی او و کمک زن حاضر در صحنه حادثه (خاله کودک) برای نجات برادرش، متأسفانه باعث می شود هر ۲ فرد جان خود را از دست بدهند. «امین کشوری»، رئیس اداره حوادث و مرکز فوریت های پزشکی دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی، درمانی اسفراین با بیان این که ظهر روز

آگاهی- در پی آتش سوزی یک منزل مسکونی در اسفراین یک خواهر و برادر حدود ۳۰ ساله جان خود را از دست دادند. به گزارش خبرنگار ما و بر اساس اعلام فرماندهی انتظامی اسفراین، ظهر روز گذشته در پی آتش سوزی یک منزل مسکونی در این شهرستان یک مرد ۳۰ ساله در محل حادثه جان باخت و یک زن ۳۳ ساله که خواهر این مرد بود نیز پس از انتقال به بیمارستان جان باخت. بر اساس اطلاعات دریافتی خبرنگار ما، این حادثه گویا زمانی رخ داده است که خواهر

ماجرای زنی که با بیهوش کردن زنان سرقت می کرد

سرقت برای رفتن به مهمانی

صدیقی

بیراهه رفتن او با پا گذاشتن در یک مهمانی آغاز شد. با شرکت در مهمانی های شبانه مختلط در تله سارقان افتاد و بعد از آن مجبور شد برای حفظ آبرویش برای دیگران تله بگذارد. می گوید: به خاطر رفاه طلبی و طمع وارد منجلابی شدم که هر روز بیشتر در آن غرق می شدم. او و همدستانش از طریق بیهوش و مسموم کردن طعمه های شان اموال آن ها را به پیغام می بردند و در خلوت شان به اعتماد بی جای مال باختگان می خندیدند اما خبر نداشتند روزی با حلقه دستبند قانون بر دستان شان قهقهه شان خیلی رود در پشت میله های زندان به ماتم تبدیل خواهد شد. در ادامه گفت و گوی خبرنگار ما را با یک زن ۴۰ ساله سارق زندانی می خوانید.

به چه جرمی زندانی شدی؟

به جرم سرقت از طریق بیهوش کردن مال باختگان دستگیر و زندانی شدم.

سابقه کیفری و اعتیاد داری؟

قبل از این هم یک بار به جرم سرقت دستگیر و تیرئه شدم چون مقصر اصلی همدستانم نبودند. به مواد هم اعتیاد داشتم و متادون، تریاک و شیشه مصرف می کردم.

چطور شد به سمت اعتیاد رفتی؟

همه چیز از یک مهمانی شروع شد. البته مقصر دختر خاله ام بود که مرا بازی داد. وقتی وارد مهمانی شدیم با تعارف بقیه و به اصرار دختر خاله ام مواد مصرف کردم. بعد از مصرف مواد دیدم حال خوشی به من دست داد و بعد از آن وسوسه شدم و به سمت مواد رفتم.

متاهل هستی و فرزند داری؟

متاهل هستم اما فرزند ندارم، چون به آینده ام خوش بین نبودم بچه دار نشدم.

در دوران کودکی و نوجوانی ات طعم فقر را چشیدی؟

اصلاً طعم فقر را نچشیدم و زندگی خوبی داشتم. مادرم از ارثی که به او رسیده بود زندگی ایده آلی را با کمک پدرم برای من و ۴ خواهر و برادر دیگرم درست کرده بود. تحصیلات دانشگاهی داشتم. حتی زمانی که ازدواج کردم هم مشکل مالی چندانی نداشتم اما رفاه طلبی ام مرا به روز سیاه انداخت. فقط از فقر شدید عاطفی رنج می بردم چون پدرم در نوجوانی ام فوت کرد و در زمان ازدواجم شوهرم یک پایش در ایران بود و پای دیگرش در خارج از کشور، به خاطر تنهایی بدجور اذیت می شدم و سر این ماجرا هم در دام افراد تبهکار افتادم.

به او گفتم یک دعانویس را می شناسم که در قبال گرفتن مبلغی مشکل بچه اش را می تواند حل کند و او هم از سر ناچاری و درماندگی قبول کرد با من همراه شود. در روز حادثه از قبل یک آمبیهه آلوده که همدستانم آماده کرده بودند داخل کیف ام بود. همدستانم با یک ماشین منتظر بودند به محض این که طعمه بیهوش شد سریع دست به کار شوند. وقتی با زن ساده لوح راه افتادیم تا به دعانویس مشهور مراجعه کنیم در وسط راه به بهانه گرمی هوا و تشنگی از او خواستم آمبیهه بخرم. بعد از این که از یک دک آیمیهه ای شبیه مارک داخل کیف ام خریدم سریع آن را با آمبیهه مسموم عوض کردم و به زن غریبه دادم. مال باخته زمانی که به اصرار من آمبیهه را خورد بعد از گذشت مدتی حالش خراب شد و از من خواست برایش یک ماشین بگیرم تا به خانه اش برگردد و سر یک فرصت دیگر با هم سراغ دعا نویس برویم. من هم سراغ ماشین همدستانم رفتم که در کنار خیابان منتظر ما بودند. زن غریبه به خیال این که ماشین مسافرکش است اعتماد کرد و سوار و در میان راه بیهوش شد و من و همدستانم بعد از سرقت کیف، گوشی و طلاهایش او را در یک بن بست رها کردیم و پا به فرار گذاشتیم. بعد از آن گویا رهگذران زن بیهوش را به بیمارستان برده بودند و چند روز در بیمارستان بستری شد.

چطور دستگیر شدی؟

از اولین سرقت مان می دانستیم پلیس در تعقیب مان است اما فکر می کردیم با عوض کردن قیافه مان ماموران را دور می زنیم. آخرین بار که می خواستیم از یک زن در داخل پارک سرقت کنیم ورق برگشت. وقتی داخل پارک بیسکویت آلوده را به زن ساده لوح دادم او خورد بعد از چند دقیقه حالش بد شد. بعد از آن که مردم این صحنه را دیدند من و همدستانم به بهانه این که زن غریبه قایل مان است از آن ها خواستیم دورش را خلوت کنند. زمانی که می خواستیم طعمه را به بهانه بردن به درمانگاه سوار ماشین کنیم ناگهان گشت پلیس که گویا در کمین ما بود از راه رسید و همدستانم پا به فرار گذاشتند اما من گیر افتادم و به خاطر سابقه قبلی و شکایت شاکیان زندانی شدم.

حرف آخر؟

کاش رفیق بازی نمی کردم و برای پر کردن خلأ عاطفی ام با دختر خاله ام وارد مهمانی ها و پارتی های افراد غریبه نمی شدم و در تله افراد لایابالی نمی افتادم. با این کارم قبل از دستگیر شدنم هر شب از ترس دستگیری کابوس می دیدم. شوهرم آدم خوبی بود و من با این کارم آبروی خودم و او را پیش قایل بردم. شانس آوردم که بلاپی سر طعمه هایم در زمان بیهوشی نیامد چون اگر فوت می کردند الان باید منتظر چوبه دار می بودم.

بن بست در زندگی مشترک با خطای شوهر

صدیقی- زندگی مشترک یک زوج جوان با خطای شوهر به بن بست خورد. زنی جوان که با کمک های بی دریشش خواست همسرش با تحصیل در دانشگاه و پیدا کردن جایگاه شغلی بالاتر سری در میان سرها درآورد، نمی دانست با این کار زندگی مشترکش در گرداب می افتد. زن جوان می گوید: در خانواده ای متوسط از نظر مالی بزرگ و با سعی و کوشش خودم و البته حمایت خانواده ام وارد دانشگاه شدم و در رشته مورد علاقه ام تحصیل کردم.

بعد از گرفتن مدرک دانشگاهی ام در یک اداره دولتی استخدام شدم. بعد از گذشت چند سال یکی از همکارانم که تحصیلات دانشگاهی نداشت به خواستگاری ام آمد و به واسطه شناخت قبلی ام به او پاسخ مثبت دادم و با هم ازدواج کردیم. با وجود این که از نظر جایگاه شغلی و درآمد از شوهرم بالاتر بودم سعی می کردم این فاصله را نادیده بگیرم به همین خاطر از او خواستم در دانشگاه ادامه تحصیل بدهد. هر چند همسرم تمایل به این کار نداشت ولی با اصرار و حمایت من وارد دانشگاه شد و ادامه تحصیل داد. بعد از گذشت چند سال از زندگی مشترک مان صاحب یک

صدیقی- زندگی مشترک یک

زوج جوان با خطای شوهر به بن بست خورد. زنی جوان که با کمک های بی دریشش خواست همسرش با تحصیل در دانشگاه و پیدا کردن جایگاه شغلی بالاتر سری در میان سرها درآورد، نمی دانست با این کار زندگی مشترکش در گرداب می افتد. زن جوان می گوید: در خانواده ای متوسط از نظر مالی بزرگ و با سعی و کوشش خودم و البته حمایت خانواده ام وارد دانشگاه شدم و در رشته مورد علاقه ام تحصیل کردم.

بعد از گرفتن مدرک دانشگاهی ام در یک اداره دولتی استخدام شدم. بعد از گذشت چند سال یکی از همکارانم که تحصیلات دانشگاهی نداشت به خواستگاری ام آمد و به واسطه شناخت قبلی ام به او پاسخ مثبت دادم و با هم ازدواج کردیم. با وجود این که از نظر جایگاه شغلی و درآمد از شوهرم بالاتر بودم سعی می کردم این فاصله را نادیده بگیرم به همین خاطر از او خواستم در دانشگاه ادامه تحصیل بدهد. هر چند همسرم تمایل به این کار نداشت ولی با اصرار و حمایت من وارد دانشگاه شد و ادامه تحصیل داد. بعد از گذشت چند سال از زندگی مشترک مان صاحب یک

کسب رتبه ممتاز از اتاق اصناف

و اتحادیه رستوران داران بجنورد



رستوران، سفره خانه سنتی

تلفن سفارش : ۸۹۵۱ ۳۲۲۵ - ۰۵۸

بلوار معلم - نبش معلم ۱۵ / حدفاصل میدان آزادگان و میدان امام رضا (ع)

برگزاری مراسمات و ارسال سفارشات بیرون بر با رعایت کامل پروتکل های بهداشتی

